

قابلیت فهم واژه

واژه در ساختار خرد و کلان

زهرا ابوالحسنی چیمه

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها

abolhassani @ samt.ac.ir

چکیده

در فرایند فهم متن عوامل متعددی به‌طور مستقیم، غیرمستقیم، مستقل و یا وابسته تأثیرگذار و نقش‌آفرین بوده و این فرایند مسیری را طی می‌کند که در آن حاصل تعامل همه عوامل مؤثر، اعمال می‌شود. واژه‌ها باید به‌عنوان آجرهای ساختمان متن در پایین‌ترین سطح ساختار خرد در فرایند، پردازش شوند تا فهم انجام شود. در این مقاله نشان داده می‌شود که سختی و یا آسانی واژه به‌خودی‌خود نمی‌تواند تعیین‌کننده درجه سختی متن باشد و فرمولهای موجود برای ارزیابی سختی متن، که تنها بر معیارهای واژه استوار است، کارآمد نبوده و نمی‌تواند نتیجه درستی به‌دست دهد. در تعیین میزان قابلیت فهم متن نقش عوامل دیگر و تعامل آنها را نیز باید لحاظ نمود چراکه وقوع واژه در بافت با تأکید بر مشخصه معنایی خاص، معنی واژه را بشدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی

واژه، قابلیت فهم، متن، مشخصه معنایی، بافت

مقدمه

همه کتابها علیرغم واگرایی در زمینه موضوعات و تنوع آراء دست‌کم از یک نظر همگرا هستند و آن اینکه برای اطلاع‌رسانی و انتقال دانسته‌ها به دیگران نوشته شده‌اند و تنوع موضوعات مانع از این حقیقت نمی‌گردد که سعی اصلی نگارنده تفهیم مطالب بوده است. در واقع هیچ نویسنده علم‌پزوهی، مگر در موارد خاص،^۱ ادعا نمی‌کند که متن را عمداً پیچیده نوشته تا فهم آن مشکل شود و خواننده را دچار گمراهی و دردسر نماید. اگر چنین است پس علت اینکه قابلیت فهم بعضی از متون فارغ از سبک موضوعی^۲ آن، از متون دیگر کمتر یا بیشتر است چیست؟

کینچ و ون دایک (۱۹۷۸) در انگاره پردازشی خود متذکر می‌شوند که قابلیت فهم متن در دو سطح خرد و کلان قابل بررسی است. سطح خرد که سطحی موضعی و محلی است، معمولاً تا حد جمله را پوشش می‌دهد و سطح کلان فراتر از جمله و حتی متن کامل یک کتاب را در برمی‌گیرد. جملات به‌نوبه خود در ساختار صوری به بخشهای کوچکتر تقسیم می‌شوند. کوچکترین واحد ساخت جمله، کلمه است. در واقع عناصر ساختمانی ساخت جمله، کلمات هستند که در حیطه دو عامل چینش و نوع، ایجاد تغییرات اساسی در جمله نموده خوانش آنها را دگرگون می‌سازند. چینش کلمات، پس و پیش شدن آنها و نظم منطقی در محور همنشینی، یک عامل کلیدی کلامی است که در راستای یافت، نقش ویژه‌ای را برعهده دارد. از طرف دیگر انتخاب کلمات یا به عبارت دیگر بهره‌گیری از محور جانشینی، عامل شناختی است که در ساختار خرد متن تنوعاتی را در قابلیت فهم یک متن اعمال می‌نماید. در واقع در فرایند فهم با «سطوحی» مواجهیم که عملکرد هر کدام به‌صورت جداگانه قابل بررسی و تحلیل بوده و در عین حال همه در یک فرایند کلی همکاری دارند. برای مثال ممکن است خواننده متنی، کلمات را درک کند اما از درک معنی جمله عاجز باشد. بدین معنی که اگرچه فهم جمله تابعی از فهم عناصر موجود در آن است، اما برای این پردازش، دانستن معنی کلمات کافی نیست. به همین صورت فهم جمله ضرورتاً به فهم کل متن نمی‌انجامد. این شرط لازم اما ناکافی، نشان می‌دهد که این سطوح ضرورتاً به یکدیگر مربوط نیستند و متنی که در سطح خرد، «سخت» تعبیر می‌شود ممکن است در

سطح کلان، «آسان» باشد و برعکس. پس رسیدن به جان کلام متن لزوماً در گرو فهم تک تک عناصر جمله نیست و فهم هر ساختار، در حیطه سطح همان ساختار قابل بررسی و ارزیابی است.

آنچه مشخصاً در این مقاله بررسی می شود ساختار خرد متن و عناصر موضعی جمله یعنی واژگان است. در این راستا تلاش خواهد شد تا پاسخی درخور برای پرسشهای زیر ارائه گردد: نقش کلمات و تأثیر میزان فهم آنها بر پردازش ساختار خرد چگونه است؟ آیا می توان گفت این معیار رابطه مستقیمی با سختی یا آسانی متن دارد؟ و آیا معیارهای موجود واقعاً تعیین کننده سختی و آسانی کلمات هستند؟ ایلین کینچ (۱۹۹۰) معتقد است دانش آموزان عموماً متن را به صورت خطی و کلمه به کلمه پردازش می کنند. آنان دست کم هنگامی که با متنی ناآشنا مواجه می شوند که محتوای آن در نظرشان نامأنوس است، تمام تلاش خود را وقف معنی جمله های مجزا می کنند.

در حال حاضر درستی یا نادرستی این نوع پردازش دغدغه ما نیست. این مطلب خود موضوع بحث مقاله یا مقالاتی دیگر است. اما یکی از عوامل مؤثر بر همین پردازش خطی جملات که به ساختار خرد مربوط می شود، پردازش واحد کلمات و دانستن معنی آنهاست. این پردازش همچنان در سؤالاتی در قالب کلمه و ترکیبهای تازه، جفت و جور کردن کلمات مترادف، پرکردن جای خالی در جملات آزمون چه در سطح مدارس و چه در سطح دانشگاهی، مورد ارزیابی قرار می گیرد. در جای دیگر ایلین کینچ، متون دارای ساختار خرد خوب را متونی می داند که در آن معانی، درست ارائه شده باشد و معنی جملات واضح باشد.

ارائه معانی درست در قالب جمله به عوامل متعددی وابسته است که یکی از آنها به تعبیر نویسنده مقاله حاضر «عدالت کلمات» است. یعنی استفاده بجای کلمات مناسب برای مخاطب خاص. مفهوم مخاطب خاص خودبه خود این استلزام را در بردارد که متون از درجه سختی و آسانی گوناگونی برخوردارند و یک متن مفروض برای مخاطبین مختلف قابلیت فهم یکسانی ندارد. از همین رهگذر متون از آسان تا سخت درجه بندی می شوند که اگرچه ظاهراً مفهومی نظری و گاه غیرعلمی است، در تحقیقات مختلف معیارهایی برای آن ارائه گردیده که در مورد آن اتفاق آرای زیادی به چشم نمی خورد.

اینکه متن در چه درجه‌ای از سختی قرار دارد و سختی تا چه میزان با گنگی و نامفهومی مرتبط است خود محل بحث است. در پاره‌ای از مواقع، متونی که در خوانش اولیه سخت و پیچیده به نظر می‌رسند، در بررسی نهایی گنگ و نامفهوم تشخیص داده می‌شوند. علت این امر در بیشتر موارد عدم درک صحیح نویسنده از موضوع است که منجر به انتقال همین بدفهمی و گنگی به خواننده نیز می‌گردد. این اتفاق بویژه در متون ترجمه‌شده مشاهده می‌شود که مترجم در فهم دقیق مطلب اصلی دچار مشکل شده و چاره را در انتقال همان گنگی و نارسایی در متن ترجمه می‌بیند. از همین روست که ابتدا باید معیاری برای محدود کردن حیطه سختی و متمایز ساختن آن از نامفهومی و عدم توانایی در انتقال صحیح مطلب در نظر گرفت.

در این مقاله تنها برآنیم تا معیار قابلیت فهم را در محدوده‌ی واژه به چالش بگذاریم و نشان دهیم صورتبندیهای معمول در تشخیص متون سخت از آسان در این مورد نمی‌تواند پاسخ مناسبی در ارزیابی سختی و آسانی متن باشد.

سختی متن

میزان سختی متن به عوامل متعددی مربوط می‌شود و اینکه آیا سختی متن به‌خودی‌خود چیز بدی است یا نه، توسط محققین مختلف به شیوه‌های گوناگون بررسی شده است. جیمز هارتلی (۱۹۹۶) نقل می‌کند عنوان کتابی که توسط چل و کنراد (۱۹۹۱) نوشته شده سؤالی به این صورت است که: «آیا کتابهای درسی باید با دانش‌آموزان بجنگند؟ یعنی همان مسئله کتابهای ساده‌تر یا سخت‌تر».

تلاش برای بهبود متن، استخراج قواعد ارتباط بهتر و موفقیت در امر ارتباط هدفی است که حداقل به زمان ارسطو و فن بلاغت وی برمی‌گردد. فن بلاغت کتابی است که در آن شگردهای مختلف برای استفاده از متون در جهت ابزاری برای استدلالهای ارتباطی، به بحث گذاشته می‌شود. این نوع نگرش به متن، خود به سستی تبدیل شده است که هرازگاه نظریه‌ای در آن به محک آزمایش گذاشته می‌شود. اما صورتبندی قابلیت فهم در این سنت، خود مفهومی نسبتاً جدید و پیشرفتی چشمگیر محسوب می‌شود. آلن بیلین و آن گرافستین (۲۰۰۱) مفهوم امروزی قابلیت فهم را از

دو جنبه از بقیه عوامل موثر در امر ارتباط موفق، متفاوت می‌دانند: ۱) تأکید بر میزان سادگی فهم یک متن؛ ۲) تأکید بر کمیت‌گذاری (اندازه‌گیری). از طریق این فرمول می‌توان به صورت عینی و کمی، میزان سختی متون نوشتاری را ارزیابی کرد.

دستیابی به این نتیجه که یک متن تا چه میزان باید سخت یا آسان باشد کار ساده‌ای نیست. از همین رو، صاحب‌نظران از هر فرمولی که بتواند نتایج عینی ارائه نماید استقبال می‌کنند. بیلین و گرافستین (۲۰۰۱) از یک برنامه نرم‌افزاری بنام لکسیل^۳ خبر می‌دهند که قابلیت تحلیل هر نوع متن را دارا می‌باشد. از متون رمان تا مقاله و حتی داستان روزنامه‌ای در این برنامه تحلیل شده و نمره قابلیت فهمی به آن داده می‌شود. اما معیارهای این قبیل فرمولها چیست؟

از لحاظ شمی^۴ سختی یک متن وابسته به این مفهوم است که آیا اولاً واژگان موجود در متن قابل فهم هستند و ثانیاً آیا این واژگان به گونه‌ای روان و سلیس در کنار هم قرار گرفته‌اند یا نه؟ این معیارهای اولیه در فرمول قابلیت فهم به سختی واژگان و پیچیدگی نحوی تعبیر می‌شود.^۵ پس اگر معیار دوم را کنار بگذاریم یکی از معیارهای این قبیل فرمولها سختی واژگان است. سختی واژگان به این معنی است که کلمه مورد نظر برای اهل زبان دارای قابلیت فهم بسیار اندک یا هیچ است. لغات ناآشنا یا ثقیل موجود در متن مانع درک متن شده و خواننده را از پیگیری موضوع بازمی‌دارد. دستیابی به این نتیجه که کدام کلمات سخت هستند اگرچه در ظاهر آسان به نظر می‌رسد اما به واقع موضوع پیچیده‌ای است.

معیارهای موجود در تعیین سختی واژگانی

چگونه واژه‌ای به «سخت» تعبیر می‌شود و معیارهای موجود کدامند؟ دو عامل از عواملی که معمولاً برای این درجه‌بندی برشمرده می‌شود و بیلین و گرافستین (۲۰۰۱) به آن اشاره می‌کنند «حضور یا غیبت واژه در فهرست واژه‌های پربسامد» و «طولانی بودن واژه» است. در بعضی از فرمولهای قابلیت فهم، از فهرست لغات استفاده می‌شود که در آن واژه‌های پربسامد یعنی واژه‌هایی که نسبت به بقیه واژه‌های زبان بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند مرتب شده‌اند. حضور در این فهرست به معنای آسان بودن

واژه و قابلیت فهم بالا و نبود آن به معنای سختی واژه و قابلیت فهم پایین است. این فهرستها در منابع خاصی از قبیل تورن دایک (۱۹۲۱) و کوسرا و فرانسیس (۱۹۶۷) ارائه شده و برای استفاده از فرمول قابلیت فهم، ملاحظه این فهرست ضروری است. اما این فهرست با چه ضوابط و معیاری تهیه شده و معیار گزینش واژه‌ها بر چه روشی استوار است؟

آنچه نگارنده در این مقاله به بررسی آن می‌پردازد بسامد وقوع واژه در معنای گسترده‌تر آن است. اما بهتر است قبل از وارد شدن به این بحث مواردی از این فرمولها را از نظر بگذرانیم.

نمونه‌هایی از فرمولهای قابلیت فهم

فرمولهای قابلیت فهم زیادی وجود دارد که یکی از این فرمولها به نقل از هارتلی (۱۹۹۶) به نام فرمول قابلیت فهم گائینگ فاگ ایندکس^۶ به شرح زیر است:

(۱) نمونه‌ای صدکلمه‌ای را انتخاب کنید؛

(۲) تعداد متوسط کلمه در جمله را در این نمونه محاسبه کنید؛

(۳) تعداد کلمات دارای ۳ هجا یا بیشتر را محاسبه کنید؛

(۴) به تعداد متوسط کلمه در جمله، کل تعداد کلمات با ۳ هجا یا بیشتر را اضافه کنید؛

(۵) پاسخ را در ۰/۴ ضرب کنید.

پاسخ به دست آمده سطح خوانش متن در آمریکا را نشان خواهد داد.

فرمول دیگر که سخت‌تر اما شناخته شده‌تر است بنام فلش ریدینگ ایز^۷ به قرار زیر

است:

$$RE = 206/835 - 0/846 W - 1/015 S$$

W = تعداد هجا در صد کلمه

S = تعداد متوسط کلمات در جمله

هرچه RE بالاتر باشد متن آسان‌تر است.

هارتلی (۱۹۹۶) معتقد است نه تنها خود فرمولها با هم متفاوتند و تنها درجه تقریبی را تخمین می‌زنند بلکه نارسائیهای دیگری هم دارند. بعضی از جملات کوتاه با وجود کوتاه بودن مشکل هستند. مثلاً کلمات قصار ائمه که معمولاً بسیار کوتاه‌اند، حاوی مفاهیم بلند و تعابیر پیچیده‌ای هستند که نمی‌توان آنها را ساده و آسان در نظر گرفت. مثلاً جمله «نماز ستون دین است»، جمله‌ای بسیار کوتاه اما ژرف است که فهم آن مستلزم دانستن مفاهیمی دیگر است. همینطور است فرمولهای فیزیک مانند فرمول نسبیت اینشتین یعنی $E=MC^2$.

بسامد واژه

میزان وقوع واژه در متون گوناگون معمولاً به این معنی تعبیر می‌شود که واژه آشناتر بوده و بنابراین در فهم، بهتر پردازش می‌شوند. در واقع تعبیر عام این طرز تلقی ارتباط مستقیمی را بین میزان بسامد و پردازش بهتر برقرار می‌داند. اما خواهیم دید که این معیار نمی‌تواند معیار صحیحی در نظر گرفته شود.

بسامد در سه محدوده قابل بررسی است: الف) بسامد وقوع در زبان؛ ب) بسامد وقوع در یک متن؛ ج) چند معنایی بودن واژگان.

الف) بسامد وقوع واژگان در زبان

آیا میزان وقوع واژه در یک زبان می‌تواند معیاری برای سنجش سختی یا آسانی واژه باشد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت تکرار واژه و کاربرد زیاد آن موجب فهم و پردازش بهتر واژه می‌گردد؟

در صورت پذیرش این ادعا باید معتقد بود که در زبان نوعی همگنی و ثبات وجود دارد. همگنی به معنی این است که واژگان موجود در زبان همواره ثابت بوده و استفاده آن به صورت یکنواخت صورت می‌پذیرد. اما نگاهی به روند حرکت در زمانی زبان، نشان می‌دهد که واژگان زبان با سرعتی بیش از آنچه تصور می‌شود سیر تحولی را در پیش گرفته و در جریان است. در واقع واژگان بسیار سریع‌تر و بیشتر از عناصر زبانی دیگر نظیر ساخت نحوی و آوایی زبان دستخوش تغییر و دگرگونی می‌باشند.

نوع واژگان زبان نه تنها از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌کند بلکه در طول یک نسل نیز ثابت نمی‌ماند. واژه‌هایی چون «دکان»، «بقالی» و «قهوه‌خانه» که تا پانزده سال پیش از واژگان پربسامد در میان نسل جوان به‌شمار می‌رفت امروزه جای خود را به «فروشگاه»، «سوپر» و «کافی‌شاپ» داده است. با وجود این نسلی از گویشوران همچنان از آنها به‌عنوان واژگانی پروجووع بهره می‌گیرند و واژگان جدید هنوز جایگزین صددرصد آنها نشده است.

بسامد وقوع در میان طبقات و گروه‌های زبانی گوناگون نیز به‌صورت مختلف قابل بررسی است و نتایج حاصل از آنها متنوع است. گروه‌های فرهنگی - اجتماعی گوناگون واژگان پایه متفاوتی دارند و این واژگان پایه برای هر گروه به‌صورت مجزا تعریف می‌شود. مثلاً در نزد جنس‌های مختلف، صنف‌های گوناگون و طبقات اجتماعی مختلف، واژگان پایه به‌صورت‌های مختلفی تعریف می‌شود. کلمات پربسامد نزد هر گروه اجتماعی متفاوت است. حتی واژگان پایه در یک طبقه برای جنس‌های متفاوت، گوناگون است.

در میان یک طبقه خاص از اجتماع مثلاً قشر تحصیلکرده دانشگاهی نیز نمی‌توان تعریف دقیقی از بسامد وقوع، به‌دست داد. نویسنده، به‌عنوان مدرس دو دانشگاه مختلف که پذیرای دانشجویان در دو رشته متفاوت است، مشاهده نموده است که مفاهیمی چون «تکنولوژی»، «IT»، «نانو»، «virtual»، «لپ‌تاپ»، «سایت»، «log»، «online»، «chat» که برای دانشجویان دانشگاه اول به‌صورت کلماتی پربسامد در محاوره حتی دوستانه مورد استفاده است برای دانشجویان دانشگاه دوم هنوز واژگانی غریب و نامأنوس می‌نماید. این مشاهدات به این نتیجه‌گیری منجر می‌شود که ناهمگنی، مؤلفه جدانشدنی زبان است و زبان بدون آن، انتزاعی غیرطبیعی است.

در همین راستا در دهه ۱۹۶۰ گویش‌شناسان از جمله ویلیام لایف (۱۹۶۶) مقوله‌های اجتماعی را برای توضیح تنوعات و تغییرات حادث در زبان اتخاذ کردند. این مقوله‌ها از قبیل سن، جنس، قومیت و طبقه اجتماعی باعث ایجاد تنوعات همزمانی در یک زبان و تغییرات در زمانی در طول برهه‌های زمانی می‌گردند. مقوله طبقه اجتماعی خود وابسته به عوامل متعددی همچون شغل، تحصیلات، درآمد و محل اقامت می‌باشد که برای پژوهشگران، محل بحث و نظر است.

در جوامعی که تغییرات فرهنگی - اجتماعی بسرعت در حال وقوع است، وضوح این ناهمگنی بیشتر است. در واقع هرچه رشد اجتماعی، فرهنگی، صنعتی و علمی کشوری سریع تر باشد، منسوخ شدن واژگان کهنه تر و جایگزینی و به روز شدن واژگان نو سریع تر اتفاق می افتد. هر آنچه به واقعیات فرهنگی روزمره مربوط نشود از حیطة استفاده کاربران آن زبان خارج می شود. زمانی در اوج انقلاب، واژه هایی چون «طاغوت»، «کوکتل مولوتوف»، «ستون پنجم»، «تحصن»، به ضرورت اقتضای جریان فرهنگی جامعه از جایگاهی پربسامد برخوردار بود اما در جامعه پس از جنگ، بسامد این نوع واژه ها کمتر شده و به سبکها و نوشتارهای خاص محدود شده است. در عوض به دلیل نگرشهای سیاسی جدید واژه هایی چون «آبادانی»، «سازندگی»، «تمدن»، «گفتمان» و «راهکار»، جزو واژه های پربسامد محسوب می شود.

از میان این همه تنوع و گوناگونی و گرایش، تشخیص و جداسازی واژگان پایه اگر محال نباشد بسیار دشوار است. مثلاً آیا واژه ای چون «سایت» پربسامد و بی نیاز از توضیح در یک متن مفروض است و آیا متنی که حاوی عبارتی چون «کان لم یکن» است، متنی سخت محسوب می شود؟ تنها راهی که باقی می ماند تعریف مجزا و چند جانبه بسامد وقوع برای هر گروه با تعیین مشخصات آن گروه است که آن هم امری بسیار دشوار می نماید که در این صورت متنی که مثلاً برای یک گروه سنی ۲۰ ساله شهرستان کرمان و پسر و در طبقه متوسط و رشته درسی مکانیک و خانواده ای با سواد دیپلم و شغل کارمندی و تفکر مذهبی، نوشته می شود باید از گروه دیگر با مشخصه های دیگر متفاوت باشد.

وقوع واژه های تازه در زبان از جنبه کاربرد نیز قابل بررسی است. به این معنا که واژگانی وجود دارند که به یکباره از وقوع صفر به وقوعی بالا تغییر جایگاه داده و به تعبیری بر زبان تحمیل می شوند. یکی از واکنشهای مثبت فرهنگستانها در مقابل هجوم لغات بیگانه ساخت لغات بومی و تلاش برای جایگزین کردن آنها به جای واژه های بیگانه بوده است. اگرچه واژه بیگانه خود، نامأنوس و ناآشنا می نماید اما باید اقرار نمود که بعضی از واژه های فارسی ساخته فرهنگستان آنقدر کدر و نارساست که برای آشنا

شدن با آنها و به عبارتی پذیرش و جافتادن در جامعهٔ زبانی، زمان زیادی را باید صرف نمود. در این شرایط وقوع این واژه‌ها را اگرچه فارسی و پربسامدند نمی‌توان شانس‌ی برای قابلیت بهتر متن دانست. جافتادن و پذیرفته شدن این واژه‌ها فرایندی طولانی‌مدت است که در این گذار تعدادی از واژه‌ها زودتر و برخی دیرتر، نزد افراد پذیرفته و به کار گرفته می‌شوند و پاره‌ای از آنها نیز به مرور جایی نیافته و از زبان خارج می‌گردند. به عنوان مثال دو واژهٔ «رایانه» و «پارانه» که برحسب اتفاق تشابه آوایی دارند در اغلب موارد به علت شفاف نبودن، رغبتی را در گویشوران فارسی ایجاد نمی‌کنند و حتی گاهی همین تشابه آوایی، استفاده از آنها را مخدوش کرده و معنی آنها را گنگ و مبهم می‌نماید.

البته گذر زمان عامل مثبتی در این روند به حساب می‌آید. به طوری که با گذر زمان واژه‌های نامأنوس و ناآشنای اولیه کم‌کم به واژه‌های مأنوس تبدیل می‌شوند و بافت به کارگیری آنها وسیع‌تر شده حتی استفادهٔ عام می‌یابند. بدین صورت است که قضاوت در باب آشنا بودن یا آسان بودن آنها با معیار زمان متغیر بوده و باید در هر مقطع و با معیار همزمانی به صورت مجزا بررسی شود و از این‌روست که نمی‌توان فهرست ثابتی از واژه‌های پربسامد را ملاک ارزیابی قرار داد.

موفقیت روند واژه‌سازی را در طول زمان می‌توان با پس‌زدن واژه‌هایی همچون «آخشییج» به جای عنصر و استقبال از واژه‌هایی چون «رزمنده» مشاهده کرد. البته باید در نظر داشت آنچه در اینجا مورد توجه ماست ساخت خرد متون است که در آن هر جمله به تنهایی و در موضع خود پردازش می‌شود؛ چراکه در غیر این صورت معنی کلماتی از این دست را برای ساخت کلان در بسیاری از موارد می‌توان از سیاق کلام یا کل بافت استنباط نمود.

ب) بسامد وقوع واژه در متن

بسامد وقوع در متن به این معنی است که یک واژه در طول متن چندین بار مورد خوانش قرار می‌گیرد و میزانی از آشنایی را در خواننده برمی‌انگیزد. اگر واژه‌ای در طول یک متن چندین بار تکرار شود معمولاً به این معناست که آن واژه، دارای مفهومی کلیدی برای کل متن بوده و در پردازش و فهم کل متن و ساختار کلان آن به عنوان

عنصر پایه، مأخذ استنباطهای دیگر و درک گزاره‌های وابسته، واقع می‌شود. در واقع رسیدن به جان کلام یا مطلب اصلی در ساختار کلان بدون توجه به مفاهیم کلیدی امری ناممکن به نظر می‌رسد. حال اگر همین کلمات کلیدی که با بسامد وقوع بالا در متن ظاهر می‌شوند نزد خواننده سخت یا ناآشنا باشند، صرف تکرار آنها در طول متن نمی‌تواند مشکل خواننده را نسبت به فهم آنها کم نماید. به معنای دیگر صرف بسامد وقوع بالا در متن نمی‌تواند راهگشای فهم بهتر متن گردد و یا واژه را برای خواننده مانوس جلوه دهد. به طور مثال اصطلاحی چون «خیار غبن» در یک متن حقوقی اصطلاحی پرسامد است. اما همین اصطلاح برای خواننده‌ای که با معنی آن بیگانه است دست‌نیافتنی است و تکرار آن در طول متن هیچ کمکی به وی در حل معمای آن نخواهد کرد.

ج) چندمعنایی

یکی از مشخصه‌های واژگان زبان، چندمعنایی بودن آن است که اگرچه در جای خود مفید است و رخصت بهره‌گیری نامحدود از عناصر محدود را می‌دهد، اما در قلمرو قابلیت فهم، فهم‌کننده را با مشکل مواجه می‌سازد. واژگان آشنا و ظاهراً آسان زبان در همه موقعیتها دارای معنای واحد نیستند. به این معنا که جایگاه وقوع واژه به صورت شدیدی بر نوع تعبیر واژه مؤثر است. این جایگاه وقوع به بافت یا سیاق کلام مربوط می‌گردد که نقش تعیین‌کننده را در برداشت مورد نظر برعهده دارد. متون با بافتهای متفاوت تعابیر گوناگونی را به واژه تزریق می‌کنند و یا به عبارت دیگر هر بافت بر مشخصه خاصی از واژه متمرکز شده و آنرا بزرگ جلوه می‌دهد. به طوری که واژگان به موازات نوع به‌کارگیری برای هر بافت ویژه، تخصصی می‌شوند و گاه کاملاً از معنای ساده و اولیه خود جدا شده و به‌طورکامل به حوزه کاربرد خاصی وارد می‌گردند. به‌طور مثال واژه «مجموعه» برای اکثر مردم کلمه‌ای آشنا محسوب می‌شود و در کاربرد غیرنشاندار^۱ واژه‌ای پرسامد تلقی می‌شود. اما همین واژه در بافت ریاضیات معنی خاصی می‌یابد که دیگر نمی‌توان آن را واژه‌ای آسان و قابل فهم محسوب کرد. برای خواننده‌ای که این واژه را در سیاق ریاضیات می‌خواند در صورتی که از معنای تخصصی آن ناآگاه باشد، این واژه، ناآشنا، سخت و مبهم است. چندمعنایی خاص موقعیتهای

تخصصی و بافتهای فنی نیست بلکه همه واژه‌های زبان کم و بیش این ویژگی را از خود نشان می‌دهند و برای آزمایش این حقیقت می‌توان به فرهنگ لغت مراجعه کرد و دریافت برای هر مدخل چند معنای مختلف و گاه نامربوط ارائه شده که اکثر آنها جدای از بافت، مبهم و پیچیده است. برای نمونه برای واژه «منشور» در فرهنگ معین معانی زیر آمده است: (۱) پراکنده؛ (۲) زنده شده؛ (۳) نامه دولتی که سرش بسته نباشد؛ (۴) قلمی از خط عربی؛ (۵) چندوجهی که قاعده‌هایش چندضلعی متوازی و وجوه جانبی آن متوازی‌الاضلاع باشد. به این ترتیب مشاهده می‌شود که بسامد وقوع نمی‌تواند تعیین‌کننده قابلیت فهم واژه باشد و این نوع متن است که ذهن خواننده را وارد فضایی می‌سازد که می‌تواند معنی موردنظر را از واژه افاده نماید. ون دایک و کینچ (۱۹۸۳) تأکید می‌کنند که: «درک حروف تحت تأثیر دانش ما از واژه‌ها قرار دارد، تشخیص واژه‌ها تحت تأثیر بافت جمله‌ای که در آن ظاهر می‌شوند تعیین می‌شود و پردازش جملات نیز با موقعیت جمله در متن تعیین می‌شود». در راستای این تأثیر و تأثر خواننده هنگام خواندن متن تمامی معانی یک واژه را به‌خاطر نمی‌آورد. در واقع این فرایند نه عملی است و نه طبیعت فکری انسان این پراکندگی را مجاز می‌داند. گودمن (۱۹۷۶) به نقل از ون دایک و کینچ (۱۹۸۳) از خواندن به‌عنوان «بازی حدس زبانی - روانی» یاد می‌کند. این بازی به معنی حدس آن جنبه‌های معنایی از واژه است که به متن مربوط می‌شود و یا حتی حدس معنی کلمه در متنی که در آن به‌کار رفته است. ون دایک و کینچ (۱۹۸۳) با ارائه مثالی این گفته گودمن (۱۹۷۶) را توضیح می‌دهند. آنها اظهار می‌کنند که اگر جمله زیر را ببینیم حتی به این امکان فکر هم نمی‌کنیم که «bank» معنی دیگری غیر از «بانک» داشته باشد. حال آنکه یکی از معانی «bank»، «کرانه رودخانه» است.

Three masked gunmen robbed a bank yesterday.

یک سازوکار هوشمند تشخیص کلمه، فرایندی است که از بافت بهره می‌جوید تا معنی صحیح «bank» را بازیابد.

پیچیدگی واژه

پیچیدگی لغت در اینجا به معنای طولانی بودن کلمه است. در بعضی از فرمولهای قابلیت فهم به نقل از بیلین و گرافستین (۲۰۰۱) از قبیل فرمول فلش و دیل - چل (۱۹۴۸)

و فاگ تعداد هجای کلمه تعیین‌گر سختی آن است. در واقع آنچه در این فرمولها بدیهی فرض شده این است که هرچه کلمه طولانی‌تر باشد فهم آن سخت‌تر است. در این میان معیارهای فرمولهای مختلف ممکن است متفاوت باشد به طوری که در فرمولی تعداد کل هجاها در صد کلمه محاسبه می‌شود و در فرمولی دیگر تعداد کلمات چند هجایی در تعداد مشخص از کلمات محاسبه گردد. اما بنابه عقیده بیلین و گرافستین (۲۰۰۱) در همه این فرمولها فرض اصلی این است که آسانی متن مورد نظر، مستقیماً به طول کلمه ارتباط دارد. این ادعا به معنای این است که عنصری از ساختار خرد به طور مستقیم بر ساختار کلان اثر گذاشته و پردازش آن را کنترل می‌کند. با این حال علیرغم منطقی بودن ظاهری این رویکرد دلایلی وجود دارد که شفافیت این ارتباط مستقیم را زیر سؤال می‌برد. اولاً بنا بر انگاره کینچ و ون دایک (۱۹۷۸) و براساس آزمایشات ایلین کینچ (۱۹۹۰) معیارهای ارزیابی این دو سطح متفاوت بوده و هر ساختار خرد بد، لزوماً به ساختار کلان بد منتج نمی‌شود و در واقع به تعبیر نگارنده نوعی نظام دو ارزشی برای هر متن می‌توان در نظر گرفت که هر متن با توجه به معیارهای خاص، ارزش خاص خود را به دست می‌آورد. در این نظام دو ارزشی چهار امکان برای هر متن وجود دارد:

$$\begin{bmatrix} \text{ساختار خرد} + \\ \text{ساختار کلان} - \end{bmatrix}, \begin{bmatrix} \text{ساختار خرد} - \\ \text{ساختار کلان} - \end{bmatrix}, \begin{bmatrix} \text{ساختار خرد} - \\ \text{ساختار کلان} + \end{bmatrix}, \begin{bmatrix} \text{ساختار خرد} + \\ \text{ساختار کلان} + \end{bmatrix}$$

دوم اینکه، نمونه‌های بیشماری وجود دارد که در آن کلمات یک یا دو هجایی مبهم، نارسا، ناآشنا و سخت‌تر از کلمات چندهجایی و طولانی‌تر هستند. مثلاً واژه یک هجایی «غبن» در مقابل واژه چندهجایی «زیانکارشدگی» از درجه سختی بالاتری برخوردار است. تعداد خواندگانی که معنی دومی را بوضوح می‌دانند نسبت به کسانی که معنی اولی را می‌دانند به مراتب بیشتر است. در واقع پیچیدگی و طولانی شدن و یا مرکب شدن واژه باعث بهتر دریافت شدن و درک و فهم بهتر آن می‌گردد. طول واژه، اغلب نتیجه مستقیم وندافزایی است؛ فرایندی که طی آن کلمه‌های بلندتر از کلمات کوتاه‌تر ساخته می‌شوند و ریشه‌ها با پیوستن پیشوند یا پسوند، تولید واژه‌های مرکب اشتقاقی یا تصرفی می‌نمایند. البته جیمز هارتلی (۱۹۹۶) ادعا می‌کند کلمات ملموس از کلمات انتزاعی کوتاه‌تر و شفاف‌ترند. اما وی برای این ادعا هیچ دلیل یا نمونه‌ای ارائه نمی‌دهد، بنابراین ادعای وی نیز تابع تفکر حاکم است که در اینجا نقد می‌شود.

چامسکی (۱۹۷۸) متذکر می‌شود که کودکان با مجموعه‌ای از اصول اولیه دانش زبانی متولد می‌شوند و جین برکو (۱۹۵۸) معتقد است که حتی کودکان بسیار کم سن دانشی را درباره اصول واژه‌سازی دارا هستند. در پیکره توانش ذاتی هر گویشوری اصول ثابتی وجود دارد و بخشی از دانش گویندگان هر زبان را وندهایی تشکیل می‌دهد که می‌تواند به کلمات اضافه شود تا کلمات دیگر تولید شود. این کلمات دربردارنده معنای ای هستند که به‌طور قابل پیش‌بینی به ریشه کلمات مربوط می‌شوند و تافته جدا بافته‌ای محسوب نمی‌گردند. به‌طورمثال «ورپیدن» که فعل پیشوندی با ریشه «پر» است، حتی نزد گویشوری که بدون ذهنیت قبلی با آن مواجه می‌شود معنی مهجوری ندارد. گویشوری که معنی ریشه کلمه را می‌داند تا حدی به معنی کل کلمه و نندار نزدیک می‌شود. گویشوران زبان در بیشتر موارد می‌دانند که نقش این وندها چیست. به‌طورمثال چگونگی عملکرد وندهای صفت‌ساز، وندهای قیدساز و وندهای تصریفی فعل برای گویشوران هر زبانی روشن است. گویشور فارسی می‌داند که پسوند «انه» از صفت قید می‌سازد و اگر معنی «محتاط» را بداند کلمه بلندتر «محتاطانه» مشکلی از لحاظ فهم نخواهد داشت. تصریف افعال به مراتب برون‌دادهای راحت‌تری دارد. به‌طورمثال «خواهیم رفت» نسبت به «رفتیم» از درجه سختی بیشتری برخوردار نیست.

فهم کلمات تک‌هجایی و یا ریشه‌های بدون وند مثل «غین» از دو حال خارج نیست: گویشور یا معنی کلمه را می‌داند یا نمی‌داند. اما در مورد «زیانکار شدن» حتی در صورتی که معنی کاملاً غیرقابل پیش‌بینی‌ای داشته باشد، گویشور تا حد زیادی می‌تواند از اطلاعات توانشی ریشه و وندها که در اختیار دارد بهره بگیرد. این نوع فرایند برای کلمات یک‌هجایی ناآشنا، ممکن نیست. بنابراین منطقی است که بپذیریم ساختار واژه کلمات پیچیده شاید واقعاً به فرایند فهم کمک کند و این امر با مهیسا ساختن ابزاری میسر می‌شود که به حدس معنی می‌انجامد. درواقع، بنابر گفته بیلین و گرافستین (۲۰۱۱) شواهدی مبنی بر این نظر وجود دارد که خوانندگان دانش واژه‌سازی را در خود فعال می‌کنند و وندافزایی به فهم بهتر کمک می‌کند.

اندرسون و دیویسون (۱۹۸۸) طی تحقیقی از دانش آموزان کلاس پنجم خواستند که بین کلمات واقعی انگلیسی و «ناکلمه»‌هایی که به نظر انگلیسی می‌آمد تمایز بگذارند. آنها مشاهده نمودند که «ناکلمه»‌هایی به صورت غلط، «کلمات» واقعی انگلیسی تلقی شده بود که تکواژهای انگلیسی داشت. این یافته به این معناست که این خوانندگان دانش خود از ساختواژه را به کار گرفته بودند تا معنی کلمات ناآشنا را بکاوند. این نتیجه که خوانندگان از ساختار ساختواژی کلمات به عنوان ابزاری برای فهم بهتر بهره می‌گیرند با پیش‌بینی‌های فرمولهای موجود قابلیت فهم که طولانی بودن کلمه را دلیلی بر سختی آن می‌دانند، در تضاد است.

رانдал (۱۹۸۸) نیز آزمایشی انجام داد که دریابد ارتباط بین فهم و پیچیدگی ساختواژی کلمات به چه شکلی است. او کودکان بین سنین ۳ تا ۷ سال را در پردازش «کنش‌گر» مورد آزمایش قرار داد. این کنش‌گرها از لحاظ ساختواژی پیچیده محسوب می‌شدند، یعنی حاصل اسم مشتق از فعل بعلاوه وندافزایی با -er بودند. نتایج وی نشان می‌دهد که برخلاف پیش‌بینی فرمولهای قابلیت فهم، فهم کنش‌گرهای پیچیده ربطی به طول کلمه یا بسامد وقوع آنها ندارند.

در زبانی همچون زبان فارسی که دامنه کاربرد کلمات با ریشه عربی بسیار وسیع است آنچه کلمات را به تعبیر نگارنده فارسی‌تر کرده و استفاده آن را برای گویشوران راحت‌تر می‌سازد، وندافزایی فارسی است و در این میان اگرچه واژه فارسی طول بیشتری دارد اما نسبت به معادل کوتاه‌تر عربی آن از شفافیت بیشتری برخوردار است و آسان‌تر تلقی می‌شود. به‌طورمثال واژه «تجاهل» نسبت به «خود را به جهل زدن» طول کمتری دارد اما از درجه قابلیت فهم کمتری نیز برخوردار است. و یا «استمداد» و «استغفار»^{۱۱} که نسبت به معادلهای فارسی‌ترشده «طلب کمک کردن» و «طلب بخشش کردن» در موقعیت تیره‌تری قرار دارند. و چنین است برای واژه‌هایی که تازه وارد زبان می‌شوند و هنوز جایگاه خود را نیافته‌اند.

از طرف دیگر مخففهای تخصصی و علمی وجود دارد که علیرغم کوتاه بودن و قرار گرفتن در مجموعه کلمات کوتاه برای محاسبه در فرمول قابلیت فهم، برای افراد غیرمتخصص بسیار سخت و غیرقابل فهم هستند. به‌طورمثال واژه «سمت» برای افراد

غیر آشنا اگرچه مرجع مشخصی دارد اما تنها بیانگر اسم خاصی است که معنی قابل فهمی ندارد و یا مثلاً «DNA» کلمه‌ای کوتاه اما ثقیل محسوب می‌شود؛ و این در حالیست که عبارتی چون «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» عبارتی طولانی اما دارای معنی قابل فهمی نسبت به نمونه کوتاه‌شده آن است.

نتیجه

با بررسی موارد فوق نتیجه می‌شود که معیار واژه در فرمول قابلیت فهم متون مختلف نمی‌تواند معیار صحیح و دقیقی باشد و برای رسیدن به میزان قابلیت فهم یک متن باید معیارها و عوامل دیگری را دخیل نمود. در این زمینه مقالات آتی به بررسی عوامل متعدد دیگر خواهند پرداخت.

اما برای ارائه فرمولی که بتواند قابلیت فهم متنی را بدقت ارزیابی کند مهم‌ترین عاملی که باید در نظر داشت بافت متن مورد نظر است. دیدیم یکی از مشکلاتی که اعتبار فرمولهای قابلیت فهم را خدشه‌دار می‌کند، هم‌معنایی است. این مفهوم می‌تواند به این شکل مطرح شود که برای هر کلمه در زبان چندین معنی مربوط یا نامربوط متصور است و از برنمودن همه این معانی امری ناممکن می‌باشد. تنها راه‌حلی که برای یافتن معنی کلمات می‌توان بدان توسل جست، بافت است. فضای حاکم بر متن تا حد زیادی می‌تواند مشخص کند کدام معنی واژه در این بافت مدنظر است.

شاید بتوان گفت در اکثر زبانها اکثر واژه‌ها می‌توانند به‌صورت مختلفی استفاده شوند و از این‌رو معنی آنها توسط بافتی که در آن به‌کار رفته‌اند به‌دست می‌آید. فرهنگهای لغت مفاهیم چندگانه یک واژه را به‌دست می‌دهند و هر مفهوم نوعاً با مثالی روشن می‌شود. تدارک مثال، بافتی را برای کاربرد واژه فراهم می‌کند که در غیراین‌صورت درک مفهوم مورد نظر بسیار مشکل و گاه ناممکن می‌گردد. در واقع ارائه مثال برای هر مفهوم یا معنی، تلویحاً بیانگر این است که فرهنگهای لغت نیز، معنی جدا از بافت را برای تفهیم واژه کافی نمی‌دانند.

به‌عنوان مثال والتر کینج (۲۰۰۱)، ۳۰ مفهوم را که در فرهنگ وبستر برای کلمه «run» آمده فهرست می‌کند و بدین ترتیب نشان می‌دهد این واژه کوتاه تا چه حد می‌تواند در بافتهای گوناگون مفاهیم متنوعی را از خود بروز دهد. پاره‌ای از مثالها به این شرح است:

The horse runs
 The ship runs before the wind
 The cat ran away
 The salmon run every year
 My horse ran fast
 The bus runs between Chicago and New York
 A breeze ran through the trees
 A vine runs over the porch
 The machine is running
 The colors run
 Blood runs in th veins
 The ship run around
 The apples run large this year

درک مفهوم هریک از مثالها در خارج از بافت موردنظر تقریباً غیرممکن و یا دست کم بسیار مشکل خواهد بود. عدم درک صحیح از معنی یا مفهوم خاص یک بافت، بخصوص از متون غیرفارسی، خود را هنگامی بوضوح نشان می دهد که متن به فارسی ترجمه شود. برای نمونه انواع معانی و مفاهیمی که برای کلمه «run» در فرهنگ هزاره آمده است بدین شرح است (لازم به ذکر است این فهرست جدا از افعال دوجزئی یا دو کلمه ای است و اگر آن تعداد هم اضافه شود بسیار فراتر خواهد رفت):

۱) دویدن، پا به دو گذاشتن؛ ۲) فرار کردن، پا به فرار گذاشتن، در رفتن، گریختن؛ ۳) امتیاز به دست آوردن؛ ۴) در مسابقه دو شرکت کردن؛ ۵) نامزد بودن، نامزد انتخابات شدن؛ ۶) شناختن؛ ۷) حرکت کردن؛ ۸) رفتن؛ ۹) کار کردن، راه افتادن، در آمدو شد بودن؛ ۱۰) (ماهی آزاد) از دریا به رودخانه برگشتن؛ ۱۱) شاخه زدن، خزیدن؛ ۱۲) کشیده شدن، ادامه یافتن؛ ۱۳) ادامه داشتن، جریان داشتن (برای)، دنبال شدن؛ ۱۴) معتبر بودن؛ ۱۵) گفتن؛ ۱۶) جاری بودن؛ ۱۷) (شیر آب) باز بودن؛ ۱۸) (رنگ لباس) رفتن؛ ۱۹) آب شدن، ذوب شدن؛ ... ۴۰) چاپ کردن؛ ۴۱) کشیدن؛ ۴۲) فراگرفتن.

به این ترتیب روشن می شود که عوامل تعیین کننده سختی یا آسانی متن و قرار گرفتن در طیفی که دو سوی آن سخت ترین و آسان ترین متون قرار می گیرند را باید در ملاکهایی فراتر از سختی و آسانی کلمات جست. کلمات به خودی خود نمی توانند تأثیر مستقیمی بر این جایگاه داشته باشند اما شاید بتوان آنها را در کنار عوامل دیگر و تعاملی که با عوامل دیگر ایجاد می کنند تعیین کننده دانست و آنها را لحاظ کرد.^{۱۱}

پی‌نوشتها

۱. ژانر این نوع نوشته‌ها بسیار متفاوت و تعداد آنها محدود است، بنابراین از زمینه بحث این مقاله کنار گذاشته می‌شوند. ژانر متون پلیسی و جنایی، معماها و چیستان را می‌توان در این مقوله جا داد.
۲. مراد از سبک موضوعی، سبکی است که معمولاً خاص هر رشته علمی است.

3. Lexile
4. intuitive

۵. اولسن: ۱۹۸۴

6. Gunnig fog Index
7. Flesch Reading Ease
8. unmarked
9. non-words

۱۰. این سه مثال را با راهنمایی خانم دکتر ملیحه صابری یافتیم؛ از ایشان متشکرم.
۱۱. از آقای مهدی احمدی سپاسگزارم که دو مقاله از منابع مورد استفاده این نوشته را در اختیارم گذاشت.

منابع

- حق‌شناس، علی محمد و دیگران، فرهنگ هزاره، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین (متوسط)، ۶ مجلد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- Anderson, R.C. and Davison, A., "oncepts and empirical bases of readability formulas" In: Davison, A. and Green, G., Editors, 1988. *Linguistic complexity and Text comprehension: Readability Issues Reconsidered*, L. Erlbaum, Hillsdale, NJ. 1988, pp. 23-53.
- Aristotle, *The Art of Rhetoric*, Harvard University Press, Cambridge, MA. 1991.
- Bailin A. & Ann Grafstein "The Linguistic Assumptions Underlying Readability Formulae" *Language and Communication*, Vol 21, Issue 3, 2001, pp. 285-301.
- Berko, J., "*The child's learning of English morphology*". *Word* 4, 1958 pp. 150-177.
- Chomsky, N., *Aspects of the Theory of syntax*. MIT Press, Cambridge, MA. 1965.
- Hartley, J. "Instructional Message Design Research". in *Hand book of Research for educational communication and technology: A project of the association for educational communication and technology*, ed. David H. Jonassen, New York; McMillan Library Reference, 1996.
- Kintch, E., "Macroprocesses and Microprocesses in the Development of Summarization skill", *Cognition and Instruction*, 7 (3), 1990, pp. 161-195.
- Kintsch, W., *Predication*, Vol. 25. Issue 2, 2001, pp. 173-202.

- Kintsch W & Teun A. Van Dijk "Toward a Model of Text Comprehension and Production" *Psychological Review*, Vol.85 No.5, September 1978, pp. 363-394.
- Kintsch W. & J. Craig Yarbrough "Role of Rhetorical Structure in Text Comprehension" 1982.
- Kucera, H. and Francis, W.N., *Computational Analysis of Present-Day American English.*, Brown University, Press Providence, RI, 1967.
- Labov, W., *The Study of Nonstandard English: National Council of Teachers of English*, Champaign, IL. 1970.
- Olson A. V., *Readability Formulas-Fact or Fiction.* University of Victoria, Victoria, British Columbia 1984.
- Randall, J. H., "Candlestick-Makers: The Problem of morphology in understanding words". In: Davison, A. and Green, G., Editors, *Linguistic Complexity and Text Comprehension: Readability Issues Reconsidered*, L. Erlbaum, Hillsdale, NJ, 1988, pp. 223-245.
- Thorndike, E.L., *The Teacher's Word Book.*, Teacher's College, Columbia University, N.Y. 1921.
- Van Dijk T.A. & Kintsch W. *Strategies of Discourse Comprehension*, Academic Press, 1983.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی